



## شاهنامه را چگونه باید خواند؟

دکتر علی رواقی

با اینکه درباره شماری از بزرگان و نام آوران زبان و ادب فارسی چون فردوسی و حافظ و مولوی و سعدی کارهای انجام شده کم نیست، با این همه، هنوز هم برای بیشتر این جاودانگان فرهنگ ایرانی، یک واژه‌نامه یا فرهنگ لغت نوشته نشده است تا خواننده دوستدار این بزرگان، دانشجو یا پژوهشگر، ایرانی یا خارجی، بتواند با سود بردن از این فرهنگ‌ها، آثار آنها را بخواند و از راه این فرهنگ‌نامه‌ها با زبان و بیان این نوشته‌ها آشنا شود.

متأسفانه، باید گفت که هیچ یک از فرهنگ‌نامه‌های فارسی موجود و در دسترس هم نمی‌توانند این امکان را برای خواننده این کتابها فراهم کنند، حتی اگر خواننده‌ای علاقه‌مند، مجموعه فرهنگ‌های فارسی را هم دم دست داشته باشد، باز هم با سود بردن از همه آنها نمی‌تواند حتی یکی از متون طراز اول زبان فارسی را بخواند و بفهمد. در این یادداشت کوتاه، برآنم تا گذری کوتاه داشته باشیم به بلندترین و ارجمندترین متن منظوم قرن چهارم یعنی شاهنامه فردوسی.

زبان شاهنامه در سنجش با نوشته‌های هم عصر او بسیار ساده به نظر می‌رسد و به گمان من دشواری‌های واژگانی این متن گرانسنگ فارسی، در برابر حجم آن، بسیار کم و کوچک می‌نماید. زبانی که فردوسی برای سرایش شاهنامه از آن سود برده است، زبان معیار روزگار اوست. زبان شاهنامه فردوسی در سنجش با نوشته‌های هم عصرش از

واژه‌های حوزه‌ای و محلی، بسیار کم بهره برده است که شاید شمار آنها از عدد انگشتان دست فراتر نرود. فردوسی در سرودن شاهنامه به این دلیل از زبان معیار سود برده است تا همه خوانندگان فارسی زبان از هر حوزه جغرافیایی ایران که باشند بتوانند این کتاب را بخوانند و بفهمند. روشن بیان کردن این مقوله به بحث های زبان شناختی درباره چگونگی شکل گیری زبان فارسی نیاز دارد که این نوشته بر نمی‌تابد.

از این روی است که زبان شاهنامه بسیار ساده به نظر می‌رسد. اما چون بسیاری از داستان‌های شاهنامه ریشه در فرهنگ و ادب کهن ایران پیش از اسلام دارد، شماری از واژه‌های دشوارخوان و کم کاربرد در آن به کار گرفته شده است، هر چند که باز هم آمار این دست واژه‌ها، در سنجش با بلندای این متن بسیار کم است.

از شاهنامه فردوسی چندین و چند چاپ در دست داریم که شناخته‌ترین آنها چاپ مسکو یا چاپ شوروی است، که در سالهای اخیر به همت دکتر سعید حمیدیان با حفظ امانت در ضبط واژه‌ها و صفحه‌های کتاب، مجدداً حروف چینی شده است. اما باز هم واژه‌نامه‌ای برای آن فراهم نشده است. پس از چاپ مسکو، چند چاپ دیگر از شاهنامه از طبع بیرون آمده است که پاره‌ای از نارسایی‌ها و نادرستی‌های چاپ مسکو در آنها تصحیح شده است.

باید گفت که هیچ کدام از این چاپ‌ها، نمی‌توانند طبع نهایی شاهنامه باشند، چون هیچ یک از مصححان یا ویراستاران و پیراستاران این متن‌ها نتوانسته‌اند به معنای درست شمار فراوانی از واژه‌های شاهنامه برسند و ضبط درست واژه‌ها را بشناسند.

در پاره‌ای از مقاله‌ها یا پیشنهادها و نکته‌هایی هم که در تصحیح واژگان شاهنامه نوشته‌اند، کمتر موفق شده‌اند که معنای روشنی برای بسیاری از واژه‌ها به دست دهند. برای نگارنده این یادداشت، این پرسش پیش آمده است که چگونه کسانی که واژگان یک کتاب یعنی الفبای فهمیدن کتابی را بخوبی و درستی نمی‌شناسند دست به تصحیح کتابی چون شاهنامه می‌زنند؟ بگذریم که این رشته سر دراز دارد.

در مجموعه کارهایی که درباره شاهنامه انجام گرفته است، چه، برگزیده‌هایی از داستان‌های شاهنامه و چه، چند گزیده‌ای که از شاهنامه در دست داریم، نه تنها درباره واژه‌های شاهنامه و توضیح لغوی آنها کاری نشده است، بلکه شماری از حاشیه‌ها و شرح‌ها و معنی‌گذاری‌های این مجموعه‌ها بسیار گمراه‌کننده است و خواننده را از

دریافت و شناخت معنای درست و اصلی بیت دور می‌کند.

بیشتر این پژوهشگران یا شاهنامه‌پژوهان و شاهنامه‌شناسان بی‌آنکه به معنی دقیق بیت شاهنامه توجهی داشته باشند، معنی هر یک از واژه‌ها را از فرهنگ‌های فارسی نقل کرده‌اند، بی‌آنکه تأمل کنند که این معنی با بیت شاهنامه هم‌خوانی دارد یا نه؟ و یا فردوسی از این واژه‌ها چه معنایی را خواسته است و یا معنی این واژه‌ها در نوشته‌های کهن و قدیم فارسی چه بوده است.

با این‌که شماری از فراهم‌کنندگان این دست کتابها عنوان شاهنامه‌پژوه و یا شاهنامه‌شناس را یدک می‌کشند و بدین شهره‌اند، متأسفانه، درباره‌ی واژگان شاهنامه در پاره‌ای از این گزیده‌ها، بدان اندازه سستی و کم‌کاری و نارسایی می‌بینیم که از گفتن آن شرم دارم.

نمی‌دانم که این شاهنامه‌شناسان نمی‌دانند که این کتابها که بیشتر برای دانشجویان و یا دوستداران شاهنامه نوشته می‌شود، بارها و بارها به چاپ می‌رسد و خواننده‌های فراوانی این کتابها را می‌خوانند و همان معنی نادرستی را می‌آموزند که این بزرگواران بی‌هیچ تحقیق و پژوهشی آورده‌اند و همین دانشجوی ادبیات است که روزی در لباس معلمی، همین معنی‌ها را برای دانش‌آموزان و نسل‌های آینده تکرار می‌کند.

اگر این شاهنامه‌پژوهان سروده‌ی این مرد بزرگ را خوانده بودند و به این بیت توجه کرده بودند، بی‌گمان به خود اجازه نمی‌دادند که تا این اندازه درباره‌ی زبان و بیان این کتاب بی‌مهری کنند. فردوسی می‌فرماید:

دهن گر بماند ز خوردن تهی      از آن به که ناساز خوانی نهی<sup>۱</sup>

متأسفانه، در این شصت و اند سالی که از برپایی دانشکده‌ی ادبیات و هزاره‌ی فردوسی می‌گذرد درباره‌ی زبان شاهنامه حتی یک فرهنگ نوشته نشده است که بتواند پاسخگوی نیاز این همه خواننده و خواننده‌ی شاهنامه باشد و شاید بتوان گفت که واژه‌نامک نوشته‌ی شادروان عبدالحسین نوشین، با همه کم و کاستی‌های واژگانی و معنایی باز هم بهترین کاری است که در زمینه‌ی واژه‌های شاهنامه به چاپ رسیده است و انصاف نیست اگر نگوییم که نقد و نظر و داوری او درباره‌ی شماری از واژه‌های دشوارخوان شاهنامه، که جداگانه

چاپ شد با همه حجم کم، یکی از بهترین نمونه‌ها در بررسی واژگان کتاب ارجمند فردوسی است.<sup>۱</sup>

البته، باید گفت کتابهای دیگری در زمینه لغت شاهنامه نوشته شده است، چون فرهنگ شاهنامه دکتر رضازاده شفق و یا فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه داریوش شامیاتی و یا فرهنگ جامع شاهنامه از دکتر محمود زنجانی.

فرهنگ شاهنامه دکتر رضازاده شفق برداشتی است بسیار کوتاه و کم‌جان از فرهنگ ولف، با ترجمه‌ای ضعیف و نارسا از شماری از واژه‌هایی که ولف در فرهنگ آماری شاهنامه فراهم آورده است.

فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، پژوهشی در لغت شاهنامه نیست، بلکه فراهم‌کننده این کتاب بر پایه علاقه‌ای که به شاهنامه داشته‌اند «لغتهای مجموعه فرهنگی را که شاهد از فردوسی نقل کرده‌اند یکجا در کنار هم» جمع‌آوری کرده‌اند، از این روی کاری تازه نیست. با در دست داشتن این کتاب می‌توان به پیشنهادهای معنایی برای بسیاری از واژه‌های شاهنامه که در فرهنگها آمده‌اند دست یافت، اما باز هم افتادگی‌ها و کمبودهایی در این کتاب هست، که خواننده را از دست‌یابی به مجموعه واژگان شاهنامه دور می‌کند. اما به هر حال باید بگویم که در این فرهنگها بسیاری از واژه‌هایی راه یافته است که می‌توان گفت از فردوسی نیست این واژه‌ها در بیت‌هایی به کار رفته است که به فردوسی منسوب کرده‌اند.

اما فرهنگ جامع شاهنامه، که به هیچ روی پایه و مایه پژوهش و تحقیق در لغت شاهنامه را ندارد، آمیزه‌ای است از شماری از واژه‌هایی که در واژه‌نامه‌های دیگر آمده است، با مقدمه‌ای بسیار خفیف و نه در خورد کتابی چون شاهنامه.

گفتاری که درباره واژه‌های شاهنامه در دیباچه کتاب آمده است، نشان می‌دهد که فرازآورنده این کتاب آگاهی و شناخت درستی از زبان و بیان شاهنامه نداشته است. پاره‌ای از واژه‌هایی که در این دیباچه آمده است، دست کم در شاهنامه‌های ویراسته و پیراسته به چشم نمی‌خورد و معنی‌هایی که برای برخی از واژه‌ها به دست داده‌اند، شگفت‌آورست و خلاصه نشان دهنده دانسته‌هایی بسیار ضعیف و بی‌رمق از شاهنامه است.

۱. سخنی چند درباره شاهنامه، عبدالحسین نوشین.

نام کتاب یعنی فرهنگ جامع شاهنامه، نامی است فریبنده، هم چنانکه چاقی و پرحجمی کتاب هم می‌تواند خواننده دوستدار شاهنامه را فریفته کند. این دست و این شمار کتابها جز آزردن روان پاک فردوسی بزرگ، کاری دیگر نمی‌کنند، البته گمراه کردن دوستداران و مشتاقان شاهنامه هم یکی دیگر از ویژه کارهای این کتابهاست.

نارسایی‌ها و کم و کاستی‌های واژگانی و معنایی این فرهنگ‌ها بدان اندازه است که برشمردن همه آنها دشوار می‌نماید، جدا از آنکه در فراهم کردن واژه‌های شاهنامه و تنظیم و تألیف این فرهنگ‌ها کوچکترین توجهی به یک روش علمی نبوده است.

سالهای سال پیش یعنی سال‌های پنجاه تا پنجاه و پنج (۵۵ - ۱۳۵۰) دو دفتر با نام واژه‌های ناشناخته در شاهنامه چاپ کردم که هر کدام بررسی و پیشنهادی بود، درباره ضبط درست یا معنای درست و دقیق چند واژه شاهنامه، که درباره برخی از آنها هم پیشنهادهای تازه‌ای دارم.

هر چند چاپ آن مجموعه را دنبال نکردم و همان دو دفتر چاپ شد، اما پژوهش در زبان و بیان شاهنامه را که پاره‌ای از زندگی من بود رها نکرده‌ام، درباره شمار بسیاری از واژه‌های دشوارخوان یا کم‌کاربرد شاهنامه حرفها دارم، هم چنانکه درباره بسیاری از پانویشت‌ها و یادداشت‌هایی که درباره واژه‌های شاهنامه نوشته‌اند گپ و گفتار بسیار است که امیدوارم مجالی برای چاپ همه آنها باشد.

در این یادداشت، باز هم درباره ضبط و معنای چندین واژه از شاهنامه گفت و گو می‌کنیم تا خوانندگانی که می‌خواهند با معنای درست کاربرد واژه‌ها در روزگار فردوسی آشنا شوند به این خواسته برسند.

اما، هدف اصلی از بررسی و پژوهش در بازیافت و شناخت ضبط درست و دقیق این واژه‌ها تنها برای این نیست که ما با معنای درست یک واژه آشنا شویم، بلکه می‌خواهیم با دریافت معنی هر واژه بتوانیم به مفاهیم بلند شاهنامه دسترسی یابیم. چه بسیارند واژه‌هایی که در چاپهای گوناگون شاهنامه ضبط درستی از آنها نیامده است و از این روی ما به هنگام تحلیل شماری از داستانهای شاهنامه به دلیل همین نادرستی‌ها نمی‌توانیم برداشت درستی از آن داستان داشته باشیم.

برای رسیدن به یک تحلیل دقیق و درست از داستانهای شاهنامه:

۱. باید خط طولی داستان به دور از کاستی و افتادگی باشد.

۲. خط طولی باید از بیت‌های الحاقی پیراسته شود.

۳. خط عرضی داستان نیز باید درست و با دقت شناخته شود، یعنی باید تک تک واژه‌ها را شناخت و از درستی ضبط و معنای آن آسوده شد و آنگاه به تحلیل داستان پرداخت. از این روی مصحح یا ویراستار یا پژوهشگر شاهنامه، جدا از شناخت واژگان شاهنامه، باید واژگان یکایک متون سده‌های چهارم و پنجم و ششم را پیش چشم داشته باشد تا بتواند واژه‌های درست را از نادرست در شاهنامه یا متون دیگر بشناسد. بر پایه این اندیشه، عنوان این یادداشت «شاهنامه را چگونه باید خواند؟» نام گرفت، تا هم، خوانندگان و دستداران شاهنامه و هم، شاهنامه‌پژوهان و ویراستاران شاهنامه بدانند که تحلیل و برداشت درست از شاهنامه یا هر متنی دیگر در گرو شناخت و آگاهی درست از واژگان آن است.

شاهنامه، دریایی ژرف و گسترده است با مقوله‌ها و موضوع‌های گوناگون از مسایل اجتماعی و سیاسی روزگاران گذشته ایران، آیین شهریاری و اساطیر ایران، حماسه‌ها و دلیری‌های پهلوانان جنگ و ستیزها و پهلوانی‌ها، باورها و انگاره‌های ذهنی و بسیاری از نکته‌های جامعه شناختی و پندها و اندرزها.

مجموعه این موضوع‌ها حکایت از گستردگی واژگان فردوسی دارد و برای دریافت درست این همه ذهن و زبان و اندیشه، باید شاهنامه را درست خواند و فهمید، هم‌چنانکه شناخت زبان حافظ و سعدی و مولانا هم برای هر ایرانی فرهیخته، می‌تواند به همان اندازه اهمیت داشته باشد که شناخت زبان و بیان فردوسی. در این نوشته کوتاه می‌خواهیم به بررسی و پژوهش درباره چند واژه شاهنامه بپردازیم، اما پیش از طرح این واژه‌ها باید بگویم درست است که شمار واژه‌های طرح شده در این یادداشت بسیار کم است، اما، گاه پیش می‌آید که ضریب کاربردی برخی از این واژه‌ها در شاهنامه افزون بر ده و بیست بیت را در بر می‌گیرد. از آن جمله است واژه‌های شگفتی و کش و سرکش و سراینده در این چند نمونه.

از این روی با پیشنهادهایی که برای درست خوانی این واژه‌ها داده‌ایم، می‌توان نزدیک و افزون بر، ده‌ها بیت از شاهنامه را درست خواند.

چون شمار بیت‌ها و واژه‌های دشوارخوان و دشواریاب شاهنامه از پانصد افزون‌ترست از این روی، می‌توان گفت که با رسیدن به هنجار درست خوانی شاهنامه می‌توان نزدیک به

دو هزار بیت و شاید دو هزار و پانصد بیت از شاهنامه را درست خواند، که این مقدار نزدیک یک بیستم شاهنامه است و اکنون واژه‌هایی که در این مقاله نوشته‌ایم: ستودن

در شاهنامه جدا از معنی شناخته آن که ستایش کردن، تحسین کردن و حمد و سپاس گفتن و مدح گفتن است، در معنی دیگری نیز به کار رفته است که چون این معنی چندان معمول و پرکاربرد نبوده است، برخی از دانش‌پژوهان و شاهنامه‌شناسان در معنی آن تردید کرده‌اند. به این بیت توجه کنید:

چو مهر کسی را بخواهی ستود      بیاید به سود و زبان آزمود<sup>۱</sup>  
دکتر خالقی درباره این بیت می‌نویسد:

در چاپ مسکو با آنکه دست‌نویس‌های دیگر به جای ستود نویسش بسود داشته‌اند باز ویراستگان این چاپ مانند صدها مورد دیگر به پیروی از دست‌نویس ۶۷۵، نویسش نادرست را به متن و نویسش درست را به زیر خط برده‌اند.

واژه سودن که در اصل به معنی ساییدن و کوبیدن است معنی آزمایش کردن نیز پیدا کرده است و در بیت بالا به همین معنی به کار رفته است.<sup>۲</sup>  
هم‌چنان‌که استاد دکتر مجتبائی گمان برده‌اند که در این بیت بدیل واژه ستود یعنی بسود یا پسود صورت درست این واژه است و چنین نوشته‌اند:

پسود مصدر مرخم فعل پسودن است که در اصل به معنی دست بر چیزی کشیدن، لمس کردن و مماس شدن است و مجازاً به معنی تشخیص دادن، دریافتن، آزمودن، به کار گرفتن، دست به کاری زدن. هم‌چنان‌که در بیت مورد بحث پسودن به معنی آزمودن و تشخیص دادن است.<sup>۳</sup>

به گمان نگارنده این یادداشت ستودن در این بیت شاهنامه درست است و به معنی باور داشتن و باور کردن و پذیرفتن است.

فردوسی می‌فرماید: چون می‌خواهی که دوستی و مهر کسی را باور کنی و از دوستی او مطمئن باشی باید با پول او را بیازمائی.  
البته، جدا از بیت:

همه سر به سر نیکخواه توایم ستوده به فر کلاه توایم<sup>۱</sup>  
 که می‌تواند معنی پذیرنده و باوردارنده را هم با خود بکشد. بیت دیگری است که به  
 گمان من ستودن در این بیت نمی‌تواند معنایی جز باور داشتن و پذیرفتن داشته باشد و  
 آن این بیت است:

همی گفت پیغمبری کش جهود      گُشد، دین او را نشاید ستود<sup>۲</sup>  
 و اما دربارهٔ ریشهٔ واژهٔ ستودن:

در اوستا ریشهٔ stav - با پیشوند - us به معنای «انکار کردن» آمده است (Aiw. ۱۵۹۴).  
 چون پیشوند - us غالباً معنای عکس به فعل می‌دهد پس می‌توان ریشهٔ stav را به  
 معنای «باور کردن» نیز گرفت. پارتی میانه - bystw\* سغدی مانوی - pstw\* نفی کردن،  
 و ادار به انکار کردن <apa-stāva\* >، مصدر pstwyy\*، سغدی مسیحی - pstw رد کردن  
 ختنی - pastu (قریب. ۱۳۲۳، ۷۴۵۱)

در زبان فارسی جدا از ستودن که به معنی باور داشتن است، واژه‌های دیگری در  
 متون فارسی از ریشهٔ همین واژه و به همین معنی آمده‌اند، که از آن جمله‌اند:  
 واژه‌های خستو و خستون به معنی مقرر و معترف و باوردارنده.  
 واژه ناخستون به معنی منکر و جاحد است و از همین ریشه می‌توانند باشند  
 واژه‌های:

بی ستود شدیم: نكفَرُ.<sup>۳</sup>

بی ستو شدن: كَفَرُ.<sup>۴</sup>

بی ستونان: الكافرين.<sup>۵</sup>

بی ستون و ناخستون شوید: تكفرون.<sup>۶</sup>

بی ستون گردد: كَفَرُ.<sup>۷</sup>

وی ستو می‌شوند: يكفرون.<sup>۸</sup>

۱. شاهنامه، ج ۱۲، ص ۸۰. ۲. شاهنامه، ج ۷، ص ۲۴۹. ۳. ترجمه و قصه‌های قرآن، ص ۱۵۳.

۴. ترجمه و قصه‌های قرآن، ص ۱۵۳. ۵. تفسیر قرآن پاک، ص ۳۹.

۶. تفسیر قرآن پاک، ص ۳۲. ۷. تفسیری بر عشری از قرآن، ص ۳۸۷.

۸. ترجمه و قصه‌های قرآن، ص ۱۵۳.



بستاوه نشود (= مایَجْحَدُ)<sup>۱</sup>

بستاوه شوند (= یَكْفُرُ)<sup>۲</sup>

بستاوه نشود (= مایَجْحَدُ)<sup>۳</sup>

که در همه آنها ریشه stav- را می‌توان دید و جالب است که در قرآن قدس تقریباً همه جا، در برابر عبادت و کاربردهای دیگری از این ریشه، تعبیر برستون کردن آمده است. در برابر بی‌ستون گشتن: بنگرید به پیشگفتار قرآن قدس، صفحه پنجاه و هشت، نیز: قرآن قدس: مائده / ۶۰، نمل / ۴۳، کهف / ۱۱۰.

### سراینده

یکی دیگر از واژه‌هایی که در شاهنامه فراوان به کار رفته واژه سراینده است.

سراینده در شاهنامه به چندین و چند معنی به کار گرفته شده است که در اینجا برای

شماری از این معانی، نمونه‌هایی می‌آوریم:

۱. گویا، گوینده

زوان سراینده و رای سست جز از رنج بر پادشاهی نجست<sup>۴</sup>

چه گفت آن سراینده سالخورد چو اندرز نوشین روان یاد کرد<sup>۵</sup>

۲. شنونده، به گوش گیرنده

واژه سراینده در شاهنامه چندین بار به معنی شنونده و به گوش گیرنده به کار گرفته شده است، هر چند درباره این واژه گمان برده‌اند که جدا از معنی شاعر در معنی آوازه‌خوان هم می‌تواند باشد (گفتار خانم الگا دیوید سون، دانشگاه کلمبیا، نیویورک، ۵ و ۶ تیرماه ۱۳۷۷) که به گمان من در مجموع داوری‌هایی که در مقاله ایشان درباره سراینده و معنی آن آمده است پذیرفتنی نیست. اکنون به نمونه‌هایی از واژه سراینده در معنی شنونده توجه کنید:

تَهْمَتَن بَه رَخْش سَرایِنْدَه گُفْت که با کس مکوش و مشو نیز جفت<sup>۶</sup>

تَهْمَتَن بَدُو گُفْت مَن بِنْدَه‌ام سَخْن هَر چَه گویی سراینده‌ام<sup>۷</sup>

سَخْن چَوْن بَرابَر شَوْد با خَرْد رَوان سَرایِنْدَه رامش بَرْد<sup>۸</sup>

۱. تفسیر قرآن کریم، ص ۲۳۳. ۲. تفسیر قرآن کریم، ص ۲۱۳. ۳. همان کتاب، ص ۲۷۶.

۴. شاهنامه، ج ۸، ص ۹۳. ۵. شاهنامه، ج ۸، ص ۳۱۱. ۶. شاهنامه، ج ۲، ص ۹۴.

۷. شاهنامه، ج ۳، ص ۴۲. ۸. شاهنامه، ج ۳، ص ۶.

همی گفت هر کس که ما بنده ایم سخن بشنویم و سراینده ایم<sup>۱</sup>  
سخن های بهرام چندانک بود به هر یک سراینده، ده بر فزود<sup>۲</sup>  
۳. هوشیار و زیرک و آگاه  
سراینده باشید و بسیار هوش  
سراینده رهام شد پیش اوی  
بترس از نهان بداندیش اوی<sup>۴</sup>  
بیاورد با خویشتن زان گروه<sup>۵</sup>  
سرودن و سراییدن در زبان های ایرانی کهن جدا از معنی خواندن و نغمه سرایی کردن  
در معنی شنیدن هم به کار رفته است.

پهلوی srōt خبر، شایعه اوستایی - sraota گوش دادن (به دعا) (MPL. 179)، ریشه  
اوستایی - srav شنیدن، هندی کهن śrāvati, śrāvā, śrāvā, śrāvā (Aiw. 1639)، ریشه  
هندواروپایی - \*klu (OPG. 182)، «گیلن» واژه شنیدن را نیز از ریشه - srav شنیدن گرفته  
است (ELP. 76,85).

### شگفتی

شگفتی یکی از واژه های پرکاربرد شاهنامه است که در لغت نامه دهخدا و بسیاری دیگر  
از فرهنگ های فارسی ضبط نشده است، در لغت نامه ذیل شگفتی: فروماندن، حیران شدن،  
در حیرت و بهت فروماندن، غرق حیرت و بهت گشتن این نمونه ها آمده است:  
بزرگان همه آفرین خواندند شگفتی ز فرّش فرو ماندند

\*\*\*

شگفتی فرو ماند سرو یمن همیدون دلیران آن انجمن  
همه پهلوانان ایران سپاه شگفتی فرو مانده از کارشاه

نمونه ای از کاربرد واژه شگفت و شگفتی را در برخی از متن های پهلوی می بینیم:

«دوست کدام به؟ آنکه فریادرس تر و اندر شگفتی یارتر».<sup>۶</sup>

«تا هر دو خاندان را به واسطه ناآشتی و بتری و [بدی] خود، زیستن شگفت [و سخت

۱. شاهنامه، ج ۷، ص ۲۶۸.

۲. شاهنامه، ج ۸، ص ۳۴۰.

۳. شاهنامه، ج ۷، ص ۲۶۸.

۴. شاهنامه، ج ۱، ص ۴۳۹.

۵. شاهنامه، ج ۷، ص ۲۹.

۶. شاهنامه، ج ۴، ص ۹۲.

باشد] از ورزیدن خویدودس را [که] فرو هلند [و نکنند]].<sup>۱</sup>

شگفت و شگفتی در پهلوی جدا از معنی عجیب و مایه تعجب و شگفت آور به معنی سخت و سفت و ستبر هم به کار رفته است.

شکفت: سخت<sup>۲</sup>

شکفت: سخت، عظیم<sup>۳</sup>

اشکفت: سخت و شدید<sup>۴</sup>

پهلوی škeft škeftih، سخت، شگفتی = škoft (CPD.80)، پارتی میانه تر فانی škyft سخت، خشن (WMP.23)، سغدی مانوی skfty مخالف، معترض (قریب. ۸۷۸۲)، ارتباط ریشه‌شناسی بین - skapta و - \*skupta، \*skipta روشن نیست، اما معنی آن‌ها بر هم منطبق شده است (MPII.187).

واژه شگفتی در نمونه‌های زیر به معنی سخت است:

به دشنام زشت و به آواز سخت	شگفتی بشورید با شوریخت <sup>۵</sup>
شگفتی برو برفکنند مهر	بماندند خیره بدان خوب‌چهر <sup>۶</sup>
شگفتی ز دیدار او خیره ماند	برو بر همی نام یزدان بخواند <sup>۷</sup>
همه پهلوانان ایران سپاه	شگفتی فرومانده از کار شاه <sup>۸</sup>
سیم بار آوازش آمد به گوش	شگفتی دلش تنگ شد زان خروش <sup>۹</sup>
شگفتی خروشی به گوش آمدم	کز آن بیم جای خروش آمدم <sup>۱۰</sup>

گربان

پس از آنکه خسرو پرویز بر همه دشمنان چیره شد، تاج داران کهنتر او شدند و کهنتران از او توانگر گشتند، مردم دوستدار او شدند.

خسرو پرویز از آن نامداران دوازده هزار تن را گزین کرد و سوی مرز روم فرستاد تا سپاهیان روم به ایران تنازند و گفت:

۲. واژه نامه مینوی خرد، ص ۱۹۴.

۱. بررسی دستنویس، م. او ۲۹، ص ۱۶۵.

۳. واژه نامه بندش، ص ۲۲. ۴. واژه نامه گزیده‌های زاد اسپرم، ص ۳۹۵.

۵. شاهنامه، ج ۱، ص ۷۳. ۶. شاهنامه، ج ۱، ص ۱۵۴. ۷. شاهنامه، ج ۳، ص ۱۲.

۸. شاهنامه، ج ۵، ص ۳۸۲. ۹. شاهنامه، ج ۶، ص ۱۶۷. ۱۰. شاهنامه، ج ۷، ص ۳۳۵.

به هر کشوری گنج آگنده هست  
 که کس را نباید شدن دور دست  
 چو باید بخواهید و خرم بوید  
 خردمند باشید و بی غم بوید  
 در گنج بگشاد و چندی درم  
 که بودی ز هرمز برو بر رقم  
 بیاورد و گریان به درویش داد  
 چو درویش پیوسته بُد بیش داد<sup>۱</sup>  
 آنچه معنی بیت پایانی را دشوار می کند واژه گریان است. اگر ضبط واژه را درست بدانیم معنی بیت چنین می شود:

خسرو پرویز پس از پیروزی ها در گنج را می گشاید و از آن گنج گریان به درویش می بخشد. به گمان من واژه گریان در این بیت صورتی دگرگون از واژه کربان یا گربان است به معنی: پیشکش، فدا، فدیة، نثار، هدیه، که گونه ای است از واژه قربان. فردوسی در پادشاهی شیرویه می آورد:

شیروی به شیرین می گوید: جانم از آن تست و هر آرزو که بخواهی روا می کنم، شیرین ازو می خواهد که همه خواسته و دارایی او را به او بدهد و محضری بنویسد که دیگر دستی بر این مال و خواسته ندارد و شیرین به آرزوهایش می رسد از این روی:

به خانه شد و بنده آزاد کرد	بدان خواسته بنده را شاد کرد
دگر هر چه بودش به درویش داد	بدان کو را خویش بُد بیش داد
بسخشید چندی به آتشکده	چه بر جای نوروز و جشن سده
به مزد جهاندار خسرو بداد	به نیکی روان ورا کرد شاد <sup>۲</sup>

کاری به دوستداری شیروی بر شیرین نداریم، آنچه شیرین پس از رسیدن به آن خواسته و مال انجام می دهد درست همان کاری است که خسرو پرویز پس از دست یابی بر دشمنان خودی و بیگانه انجام داد، خسرو پرویز در گنج را می گشاید و آن گنج را به عنوان کربان: صدقه و فدا و قربان و نثار به آنها می بخشد و شیرین هم بخشی از دارایی خویش را به مزد جهاندار خسرو می دهد تا روان او را بخوبی شاد کند یا با این نیکی روانش را شاد گرداند.

واژه مزد در این داستان درست به همان معنی است که واژه گربان (= کربان) در داستان خسرو پرویز.

و اما واژه میزد (mezd) در داستان شیرین و شیروی یک واژه پهلوی است و با واژه میزد پیوندی ندارد.

میزد در پهلوی به معنی صدقه و قربان و نثار و فدیة است و درست به همان معنی است که واژه گربان، از این روی بیت داستان خسرو پرویز را باید بی گمان گربان بخوانیم نه گریان، و اصلاً چگونه می توان گفت که شهریار ایران گریان، خواسته و دارایی خویش را به ارزانیان (نیازمندان) داده است.

واژه گربان در نوشته های فارسی باز هم با همین ضبط نادرست به کار رفته است:

چون نیاز آید سزاوار است داد جان من گربان این سالار باد<sup>۱</sup>  
و فخرالدین اسعد گرگانی می گوید:

پس آنکه گفت چونست آن نگارین گه گربان باد پیشش جان رامین<sup>۲</sup>

(ضبط واژه گربان در هر دو متن گربان است). و اما واژه میزد (mezd) در نوشته های

پهلوی به همین معنی واژه گربان: قربان و نثار و صدقه به کار رفته است:

«آنان درون یشتند و ویراز باج گرفت و خوراک خورد و میزد انجام داد و باج بگفت»<sup>۳</sup>

«زیرا که میزد بهان به نیروی یزدان کنند تا مردمان پیش از افراط در خورش بر سر

خورش فراوان دارند»<sup>۴</sup>.

«و ایشان را می نبود، اما و شک پیش آوردند و میزد راینیدند آفرینگان کردند»<sup>۵</sup>

در نوشته های پهلوی واژه میزد یا میزد هر دو در معنایی نزدیک به هم به کار رفته است

واژه میزد به معنی نذر و نیاز و قربانی و نثار آمده است.<sup>۶</sup>

برای نگارنده این یادداشت، روشن نیست که بخش نخست واژه میزبان همین میزد

است یا واژه میزد که به معنی مهمانی و سورا است. و یا این واژه هر دو یکی هستند.<sup>۷</sup>

۲. ویس و رامین، ص ۱۴۰.

۱. اشعار پراکنده، ص ۸۹ شاعران بی دیوان، ص ۸۴.

۴. متون پهلوی، ص ۳۴۵.

۳. ارداویرافنامه، ص ۸۴، (دکتر عقیقی).

۵. کارنامه اردشیر بابکان، ص ۷۳.

۶. اساطیر و فرهنگ ایران، ص ۱۵۹ و ۱۵۲ و ۱۲۵، بندهش هندی، ص ۲۹۳؛ متون پهلوی، ص ۱۵۷.

۷. نیز بنگرید به: شایست نشایست، ص ۲۵۱، ۲۳۸؛ اساطیر و فرهنگ ایران، ص ۱۲۹؛ بررسی دستویس، م. او ۲۹،

## کش - گش

واژه کش یا گش از واژه‌هایی است که فردوسی فراوان به کار گرفته است. این واژه در شاهنامه به معنی‌های گوناگونی کاربرد دارد.

۱. سینه، بغل، بر پهلو.

چنین گفت کاین کودک شیرفش  
چنان پیش گرسیوز آورد خوش  
وزان پس دوان دست کرده به کش  
خوب و زیبا، خوشایند، دلپذیر.

ببرد ابر و روی هوا گشت کش<sup>۴</sup>  
همان‌گه بیامد یکی باد خوش

برین کش خرامیدن و ناز تو؟<sup>۵</sup>  
که ای خوب رخ کیست انباز تو

بسه بالا بلند و به دیدار کش<sup>۶</sup>  
یکی بچه بُد چون گوی شیرفش

اما همه کاربردهای واژه کش یا گش در شاهنامه از نگاه معنی‌گذاری این چنین آسان و زودیاب نیستند به این بیت توجه کنید:

سخن چون برابر شود با خرد  
کسی را که اندیشه ناخوش بود  
روان سراینده رامش برد  
بدان ناخوشی رای او گش بود  
همی خویشتن را چلیپا کند  
به پیش خردمند رسوا کند<sup>۷</sup>  
معنی گش در بیت دوم چیست؟

آیا گش به معنی خوب است؟ در این حال معنی بیت چه خواهد بود؟

کسی که اندیشه ناخوشی داشته باشد، در آن ناخوشی رای او خوش است؟ که نیست و نمی‌تواند چنین باشد. یا حتی اگر بیت را استفهام انکاری یا موقوف به بیت بعد بخوانیم می‌توانیم همین معنی خوب یا نیکو را برای آن بپذیریم یا نه؟

گمان می‌کنم اگر استفهامی بخوانیم می‌توانیم بگوئیم کسی که اندیشه ناخوشی دارد

آیا با آن ناخوشی می‌تواند رای نیکو و خوش و پسندیده داشته باشد؟

۱. شاهنامه، ج ۳، ص ۱۰. ۲. شاهنامه، ج ۳، ص ۱۲۳. ۳. شاهنامه، ج ۱، ص ۲۰۸.

۴. شاهنامه، ج ۶، ص ۳۶۴. ۵. شاهنامه، ج ۸، ص ۲۶۳. ۶. شاهنامه، ج ۱، ص ۲۳۸.

۷. شاهنامه، ج ۳، ص ۶.

و اما معنی دیگری که می‌توان پذیرفت اینست که واژه گش را به معنی بد و زشت و ناخوشایند بشمریم که در آن صورت می‌شود:  
کسی که اندیشه ناخوشی دارد طبیعی است که رای او ناخوش و نادلپسند باشد، خود را به دردسر و زخمت دچار کند و در پیش خردمند رسوا نماید.  
واژه گش هم به معنی خوب و نیکو و خوش و زیباست و هم به معنی دردسر و اذیت و آزار، این نمونه‌ها معنی اخیر را تأیید می‌کنند:

همه کس را همی خوشی نمایی      مرا باری چر گشی فزایی<sup>۱</sup>

هم‌چنانکه در این بیت به معنی سخت و سختگیر و بخیل می‌تواند باشد:

سزاوار در خور گزینید جفت      به چیز کسان گش مباحشید و زفت<sup>۲</sup>

اما جدا از این چند معنی که برای واژه گش یا گش شمردیم، این واژه در شاهنامه به معنی مغرور و خودکامه و متکبر و بزرگ‌منش نیز به کار رفته است:

همانا که شد سال بر شست و شش      نه نیکو بود مردم پیر کش<sup>۳</sup>

هم‌چنانکه کشی یا گشی به معنی غرور و بزرگ‌منشی و تکبر و خودخواهی است.

نیاکان ما نامداران بدند      به گیتی درون کامگاران بدند

نبرداشتند از کسی این کشی (م: سرکشی)      بلندی و تندی و بی‌دانشی<sup>۴</sup>

کش شدن و کشی کردن در شاهنامه درست در همین معنی کاربرد دارد:

به پیروزی اندر چنین کش مشو      وز اندیشه گنج سرکش مشو<sup>۵</sup>

به رزمی که کردی چنین کش مشو      هنرمند بودی منی فش مشو<sup>۶</sup>

چو بنوازدت شاه، کشی مکن      اگر چه پرستنده باشی کهن<sup>۷</sup>

به پیروزی اندر تو کشی مکن      اگر تو نوی هست گیتی کنی<sup>۸</sup>

باید افزود که ترکیب سرکشی در شاهنامه کمتر در معنای یاغی و باغی شدن و عاصی و طاعی گشتن است و بیشتر به معنی نامور و بلندپایه و بزرگ و خداوند جاه و نام است.  
نشست تو بر تخت شاهنشهی      همت سرکشی باد و هم فرهی<sup>۹</sup>

۱. ویس و رامین، ص ۳۷۶. ۲. گرشاسب‌نامه، ص ۴۶۲. ۳. شاهنامه، ج ۹، ص ۲۳۰.  
۴. شاهنامه، ج ۹، ص ۸۲. ۵. شاهنامه، ج ۹، ص ۳۵. ۶. شاهنامه، ج ۹، ص ۳۸.  
۷. شاهنامه، ج ۱، ص ۱۴۵. ۸. شاهنامه، ج ۱، ص ۳۸۲. ۹. شاهنامه، ج ۲، ص ۵۹.

نبرد داشتند از سر سرکشی  
 که من سرکشی‌ام ز ایران سپاه  
 برو سرکشان آفرین خواندند  
 بر ایرانیان بر نگهدار کرد  
 دو بهره ز توران سپه کشته بود  
 فراوان ز ایرانیان کشته دید  
 از ایرانیان کشته به سی هزار  
 چنین گفت با رستم اسفندیار  
 بریزیم ناخوب و ناخوش بود  
 واژه کش در تعبیر کش کردن سر و کش گشتن سر و کش گرداندن سر، همه و همه به معنی  
 غرور و بزرگی و برمنشی و تکبر است.  
 بدو گفت شاپور کای دیوفش  
 به پیروزی اندر سرت گشت کش  
 بدو گفت کای خسرو شیرفش  
 به مردی مگردان سر خویش کش<sup>۹</sup>  
 از آن نامداران شمشیر کش<sup>۱۰</sup>  
 در تمامی نمونه‌هایی که برای واژه کش و کشی و ترکیب‌های آن آوردیم معنی بزرگی و  
 غرور، خود کامگی و بزرگ منشی را بروشنی می‌بینیم، اما، این معنی از کجا آمده است و آیا  
 کاربردهای دیگری از نوشته‌های قدیم فارسی این معنی را تأیید می‌کند یا نه؟  
 در متون فارسی مصدر کشیدن و کشیدن در برابر اختیال و تبختر چندین بار به کار رفته  
 است:

«بس روزگاری برنیامد که فربه شد و بطرش بجنید و ساخت کشیدن و خرامیدن و  
 سرو در زمین خاریدن و بانگ و خروش کردن»<sup>۱۲</sup>

- |                        |                        |                            |
|------------------------|------------------------|----------------------------|
| ۱. شاهنامه، ج ۹، ص ۸۲  | ۲. شاهنامه، ج ۷، ص ۳۱۱ | ۳. شاهنامه، ج ۲، ص ۸۰      |
| ۴. شاهنامه، ج ۲، ص ۸۷  | ۵. شاهنامه، ج ۲، ص ۱۴۸ | ۶. شاهنامه، ج ۴، ص ۲۷۲     |
| ۷. شاهنامه، ج ۶، ص ۱۱۹ | ۸. شاهنامه، ج ۶، ص ۲۸۵ | ۹. شاهنامه، ج ۹، ص ۱۱۵     |
| ۱۰. شاهنامه، ج ۷، ص ۴۵ | ۱۱. شاهنامه، ج ۷، ص ۵۳ | ۱۲. داستانهای پیدپای، ص ۷۳ |



و می‌گشید (تبخترتم) پس جنازه، و نه چون گشیدن شما (تبخترکم) روز ستن عطاها.<sup>۱</sup>  
 پیایی کرد شکر خدای عزوجل پس بگشید گشیدنی (اختیالاً) و بر خواند بریدیه.<sup>۲</sup>  
 و از همین مصدر است واژه کشنده یا گشنده که در برابر مختال یا متبخر آمده است:  
 «خدای دوست ندارد هر کشنده (مختال) نازنده را به دنیا»<sup>۳</sup>  
 «گفتم او را: ای شگفت از تو، یا بخواهی رفت گشنده (متبخرأ) و بخواهی گذاشت  
 مرا سرگردان؟»<sup>۴</sup>  
 «هر آینه بامداد کردم کوفته به دردها و ترس‌ها و مبتلا شده به گشنده (مختال) و  
 هلاک‌کننده و حیل‌گری.»<sup>۵</sup>

«خدای دوست ندارد ... هر گشنده (مختال) نازنده خودستاینده.»<sup>۶</sup>

از این نمونه‌ها می‌توان دریافت که کش و کشی و سرکش و سرکشی و کش گشتن سر و ...  
 می‌توانند از مصدر کشیدن یا گشیدن باشند و پیوندی با مصدر کشیدن به معنی بیرون آوردن  
 و به جایی سوق دادن و بردن و آهختن و برکشیدن ندارند، هم‌چنانکه پیوندی با سرکشی  
 به معنی عاصی شدن و طغیان کردن و از فرمان کسی بیرون آمدن ندارند.  
 مالیدن

با اینکه شاهنامه را بارها و بارها خوانده‌ام، باز هم در داستان هفت‌خوان چندین بیت  
 است که هنوز برایم معنی روشنی ندارد، یکی از این بیت‌ها در داستان رویارویی رستم  
 است با اژدها:

بدو اژدها گفت نام تو چیست؟	که زاینده را بر تو باید گریست
چنین داد پاسخ که من رستمم	ز دستان و از سام و از نیرمم
بر آویخت با او به جنگ اژدها	نیامد به فرجام هم زو رها
چو زور تن اژدها دید رخس	کزان سان بر آویخت با تاج‌بخش

۱. مقامات حریری، ص ۷۳. ۲. مقامات حریری، ص ۲۷۵.

۳. ترجمه و قصه‌های قرآن، ص ۱۱۶۹. ۴. مقامات حریری، ص ۳۱۳.

۵. مقامات حریری، ص ۴۷.

۶. کشف الاسرار، ج ۲، ص ۴۹۸؛ قانون ادب، ص ۱۳۹۵؛ مهذب الاسماء، ص ۳۲۱.

بمالید گوش اندر آمد شگفت بلند ازدها را به دندان گرفت<sup>۱</sup>  
 مالیدن در بیت پایانی واژه‌ای است که معنی بیت را برای من دشوار کرده بود، بیشتر  
 فرهنگها را برای یافتن معنی درستی برای گوش مالیدن در این بیت جست‌وجو کردم و  
 معنایی مناسب با آن به دست نیامد.

یکی از استادان در معنی این بیت نوشته‌اند:

برای گوشمالی رخس با حالتی عجیب ازدهای بلند قامت را به دندان گرفت.<sup>۲</sup>  
 اما این معنی هم، چندان مفهوم و روشن نبود، که مرا قانع کند.  
 خودم را از واژه و واژگان دور کردم و به دنبال تصویری رفتم که فردوسی از رخس به  
 دست داده است.

فردوسی می‌گوید: هنگامی که رخس توش و توان ازدها را دید که نیرومتدانه با رستم  
 گلاویز شده است، اندیشید که به یاری رستم برود از این روی گوشش را مالید و سخت  
 به ازدها تاخت و حمله کرد و او را به دندان گرفت.

اما چرا گفتم گوشش را مالید، چون گمان بردم که این رخس است که گوش خودش را  
 می‌مالد. اما کاربرد گوشش را می‌مالد یعنی با گوشش چه می‌کند؟  
 اگر خواننده تأمل کرده باشد به رفتاری که پاره‌ای از حیوانات به هنگام حمله دارند،  
 درمی‌یابد که اسب و برخی دیگر از جانوران در وقت حمله گوش خود را می‌خوابانند  
 یعنی خم می‌کنند.

اگر این معنی را برای بمالید گوش، بپذیریم باید مالیدن را به معنی خم کردن و مایل  
 کردن بدانیم.

البته واژه مالیدن در شاهنامه مکرر آمده است به این کاربردها توجه کنید:

سیاوش چو گفتار مهتر شنید	ز قربان کمان کیی برکشید
سپهید کمان خواست تا بنگرد	یکی بر گراید که فرمان برد
کمان را نگه کرد و خیره بماند	بسی آفرین کیانی بخواند
به گرسبوز تیغ‌زن داد مه	که خانه بمال و درآور به زه
بکوشید تا بر زه آرد کمان	نیامد برو خیره، شد بدگمان

ازو شاه بستد به زانو نشست  
 به زه کرد و خندان چنین گفت شاه  
 چو بهرام گور آن شتر مرغ دید  
 کمان را بمالید خندان به چنگ  
 کمان را به زه بر نهاده سپاه  
 چنین گفت هر کو کمان را به دست  
 کمان را بمالید بهرام گرد  
 از این چند نمونه که از به کارگیری واژه مالیدن و مالیدن کمان آوردیم، جدا از آنکه می توان معنی پسودن و بر دست گرفتن را دریافت، بخوبی می شود به معنی خم کردن و خماندن هم رسید.

زه کمان را در زمانی که از آن برای تیراندازی استفاده نمی شود، از کمان باز می کنند و در این حال کمان بیشتر به چوبی راست و کشیده می ماند و تیرانداز یا کمان دار هنگامی که بخواهد تیر بیندازد، کمان را به زه می کند و طبعاً برای به زه کشیدن کمان ناچار است که آن را خم کند تا دو گوشه کمان یا زاغ کمان و خانه کمان به هم نزدیک تر شوند و او بتواند زه را در دو گوشه کمان بیندازد. از این روی جدا از اینکه مالیدن در این دست بیت ها می تواند معنای پسودن برای گرم کردن چوب کمان را داشته باشد به آسانی می توان معنی خم کردن را هم از آن گرفت.

و اگر می بینیم که فرهنگها به هیچ روی به معنی مالیدن پرداخته اند، بیشتر به این دلیل بوده است که رسیدن به معنی خم کردن و خماندن از مصدر مالیدن دشوار می نماید هر چند در دیوان ناصر خسرو بیتی هست که می توان کم و بیش این معنی را از آن دریافت:

نه منت هیچ ناسزائی  
 مالیده کند به زیر بارم<sup>۵</sup>

که از این بیت هم معنی خم کردن را می شود دریافت و هم مالیدن و کوفتن. بد نیست بدانید که در لغت نامه کمان مالیدن را به معنی کمان افراشتن و برداشتن کمان به قصد تیر انداختن دانسته اند که به گمان من معنای بسیار نارسایی برای مالیدن کمان

۳. شاهنامه، ج ۷، ص ۲۷۲.

۲. شاهنامه، ج ۷، ص ۲۷۶.

۱. شاهنامه، ج ۳، ص ۸۹-۸۸.

۵. دیوان ناصر خسرو، ص ۴۱۸.

۴. شاهنامه، ج ۹، ص ۱۴۹.

است.

اگر بپذیریم که مالیدن در این نمونه‌ها به معنی خم کردن است، بنابراین باید آن را عربی بدانیم که قالب مصدرهای فارسی را گرفته است این گونه کاربردها در دوره اول باز هم دیده شده است.

به این یادداشت توجه کنید:

زبان فارسی در سده‌های چهارم و پنجم و ششم و حتی در قرن هفتم در بسیاری از حوزه‌های جغرافیایی ایران بزرگ توانسته است به صورت یک زبان معیار درآید و مردمانی که در حوزه‌های گوناگون ایران زندگی می‌کردند، بسیاری از واژه‌های محلی یا حوزه‌ای را در نوشته‌های خود به کار می‌گرفتند.

فارسی‌زبانان از همان روزگار نخست که اسلام و قرآن و در کنار آن خط و زبان عربی را پذیرفتند، از واژه‌های عربی بر پایه نیازهای زبان فارسی سود می‌بردند. باید به این نکته اشاره کرد که پس از فروپاشی حکومت مرکزی ساسانیان ساختار اجتماعی ایران دگرگونی‌های شگفت و بزرگی را پذیرفت، زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی) که تقریباً زبان حوزه‌های جغرافیایی ایران بزرگ بود، کم‌کم رنگ می‌باخت و کمرنگ می‌شد، جدا از اینکه از این زبان در همه حوزه‌ها به یک اندازه بهره نبردند از این روی بسیاری از واژه‌ها و کاربردهایی که در زبان پهلوی بود به زبان فارسی نرسید و یا قالب‌های زبان فارسی نتوانست از واژگان و ساختار آن چنانکه باید سود ببرد و پذیرای مجموعه زبان پهلوی باشد. از جمله مقوله‌های زبانی که در زبان فارسی کمتر پذیرفته شد، مصدری بود که در زبان پهلوی به کار گرفته می‌شد و به فارسی نرسید که شمار آنها فراوان است. در زبان پهلوی ساختن مصدر از اسم، کاری جاری و عادی است درحالیکه این گونه بهره‌وری از اسم در ساختن مصدر چندان در زبان فارسی جا نیفتاده است و از این روی است که شمار مصادر بسیط فارسی کم است، جدا از اینکه در دوره اول مصدرهای بسیط جای خود را به افعال مرکب می‌دادند و خود این مسأله هم سبب می‌شد تا از شمار آنها بیشتر کاسته شود. بر پایه همین کمبودها بود که برخی از سراینده‌گان و نویسندگان برای پربار کردن زبان فارسی کوشیدند تا با بهره‌وری از شماری از اسم‌های عربی مصدری بسازند که این چند نمونه برای ما بر جای مانده است:

لامیدن / لوم، لام

عیب باشد به کار نیک درنگ  
محدودن، محاویدن، محائیدن / محو

بمحاید خدای آنچه خواهد و بدارد آنچه خواهد<sup>۲</sup>

وگر بخواهد خدای مهر کند فر دل تو و بمحاید خدای فیهده ناراست را<sup>۳</sup>

بر دل و جان تو نور عقل بتابد چون تو ز دل زنگ جهل را بمحائی<sup>۴</sup>

برملاییدن / املا

«اگر چنان بودکی آن کسی که وام بر وی بود نادان بود به املا کردن ... یا نه تواند که املا کند اوی بر دبیر، برملایا خداوند وام به داد و عدل»<sup>۵</sup>

ثورانیدن / ثور

«و از این جهت ابن مسعود گفت: قرآنی را بشورانید و غرابب آن بطلید»<sup>۶</sup>

وضعیدن / وضع

«شیر گفت: ملا شما چها می گوید، میرک یکی بیش نیست مولانا فرمودند که همان میرک را می گوئی که منش بارها وضعیده ام»<sup>۷</sup>

با توجه به این نمونه ها و کاربردها به گمان من دور نیست که بپذیریم که مالیدن در شاهنامه می تواند به معنای خم شدن باشد.

این چند واژه که در این نوشته از آنها گفت و گو کردیم تنها پاره ای و بخشی کوچک از دشواری ها و ناشناخته های شاهنامه است. امیدوارم که پیراستاران و پیراستاران شاهنامه تنها در این اندیشه نباشند که شاهنامه ای چاپ کنند و نامی و نانی، بلکه به خوانندگانی بیندیشند که مشتاق و بی قرار خواندن شاهنامه ای هستند که نزدیک و نزدیک تر به سروده فردوسی باشد.

۱. شاعران بی دیوان، ص ۳۳. ۲. ترجمه تفسیر طبری، ص ۸۱۵ ح.

۳. ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۲۵۰.

۴. دیوان ناصر خسرو، ص ۹۲؛ نیز بنگرید به تفسیر شنقی، ص ۱۱۳؛ قرآن قدس، ص ۵۸؛ روح الارواح، ص ۴۸

ترجمه و قصه های قرآن، ص ۱۳۵، ۹۲۰، ۱۰۸۷. ۵. تفسیر شنقی، ص ۶۰.

۶. ترجمه اعیان علوم الدین، منجیات، ص ۹۵۷. ۷. بدایع الوقایع، ج ۲، ص ۴۰۹.

چاپ‌های مکرر شاهنامه بی‌بررسی و پژوهش در خط طولی و عرضی شاهنامه، و دریافت درستی از داستانها و درستی واژگان، کاری است تکراری، که هر رونویسگری در هر سطح و پایه‌ای می‌تواند انجام دهد. آنچه مهم است شناخت درست الفبای شاهنامه یعنی زبان و واژگان این کتاب است تا دستداران شاهنامه بدانند که شاهنامه را چگونه باید بخوانند.

### منابع و مأخذ

- \* ارداویرافنامه؛ زرتشت بهرام پژدو، از دکتر رحیم عقیقی، چاپخانه دانشگاه مشهد، ۱۳۴۳.
- \* اساطیر و فرهنگ ایران؛ دکتر رحیم عقیقی، تهران، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- \* اشعار پراکنده؛ با تصحیح و مقابله و ترجمه و مقدمه به زبان فرانسوی به کوشش ژیلبر لازار، تهران، چاپ تابان.
- \* بدایع الوقایع؛ تألیف زین‌الدین محمود واصفی، تصحیح الکساندر بلدروف، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، [چاپ دوم: تابستان ۱۳۴۹].
- \* بررسی دستویس م. او ۶۹؛ داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید گلشاه و متن‌های دیگر، آوانویسی و ترجمه از متن پهلوی، دکتر کتابون مزدپور، نشر آگه، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- \* بندهش هندی؛ تصحیح و ترجمه دکتر رقیه بهزادی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۸.
- \* همین‌نامه باستان؛ گزینش و تصحیح دکتر محمد جعفر یاحقی، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- \* ترجمه احیا علوم الدین؛ ابو حامد محمد غزالی، ترجمان مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹.
- \* ترجمه تفسیر طبری؛ تصحیح و اهتمام حبیب یغمائی، انتشارات توس، چاپ اول: دانشگاه تهران، چاپ دوم: انتشارات توس، ۱۳۵۶.
- \* ترجمه قرآن موزه پارس؛ از مترجمی ناشناس، به کوشش علی رواقی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵.
- \* ترجمه و فقه‌های قرآن؛ ابوبکر عتیق نیشابوری، به سعی و اهتمام دکتر یحیی مهدوی - دکتر مهدی بیانی، طهران، چاپ تابان، ۱۳۳۸.
- \* تفسیر شفتلی؛ به اهتمام و تصحیح دکتر محمد جعفر یاحقی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵.
- \* تفسیر قرآن پاک؛ به اهتمام علی رواقی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.

- \* تفسیر قرآن پاک؛ تألیف ابوبکر عتیق شورآبادی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- \* تفسیری بر عشری از قرآن مجید؛ تصحیح دکتر جلال متینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- \* داستانهای بیدپای؛ ترجمه محمد بن عبدالله البخاری، تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری - محمد روشن، انتشارات خوارزمی، چاپ اول ۱۳۶۱، چاپ دوم ۱۳۶۹، تهران.
- \* دیوان ناصر خسرو؛ به تصحیح استاد مجتبی مینوی - دکتر مهدی محقق، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۳.
- \* روح الارواح؛ تألیف شهاب‌الدین ابوالقاسم احمد بن ابی المظفر منصور السمعانی، به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- \* شاعران بی دیوان؛ تألیف و تصحیح محمود مدبری، نشر پانوس، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- \* شاهنامه فردوسی؛ متن انتقادی، تصحیح متن به اهتمام او. اسمیرانوا، تحت نظر ع. نوشین، مسکو ۱۹۶۵.
- \* فرهنگ جامع شاهنامه؛ دکتر محمود زنجانی، انتشارات عطایی.
- \* فرهنگ شاهنامه فردوسی؛ تألیف فریتس ولف، انتشارات اساطیر، چاپ ۱۳۷۷.
- \* قانون ادب؛ تألیف ابوالفضل حبیب بن ابراهیم بن محمد تغلیسی، به اهتمام غلامرضا طاهر، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
- \* قرآن قدس؛ پژوهش علی رواقی، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- \* کارنامه اردشیر بابکان؛ دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
- \* کشف الاسرار؛ تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبیدی، به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۲۵۳۷، [چاپ سوم].
- \* گرشاسب‌نامه؛ حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی، به اهتمام حبیب یغمائی، کتابخانه طهوری، [چاپ دوم ۱۳۵۴].
- \* لغت‌نامه دهخدا؛ تألیف علی‌اکبر دهخدا، ناشر: دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- \* متون پهلوی؛ گزارش سعید عریان، ناشر: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، تاریخ انتشار: ۱۳۷۱.
- \* مجموعه مقالات؛ دکتر یحیی ماهیار نوابی، جلد اول.
- \* مقامات حریری؛ پژوهش علی رواقی، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، چاپ اول ۱۳۶۵.
- \* منجیات؛ ابوحامد محمد غزالی، ترجمان مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷.

- \* مهذب الاسماء؛ تألیف محمود بن عمر الزنجی السجزی، تصحیح محمد حسین مصطفوی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- \* واژه‌نامه؛ تألیف شادروان عبدالحسین نوشین، بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۴۲.
- \* واژه‌نامه بندهش؛ تألیف دکتر مهرداد بهار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- \* واژه‌نامه گزیده‌های زاد اسپرم؛ تألیف دکتر مهرداد بهار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
- \* واژه‌نامه مینوی خرد؛ تألیف شادروان دکتر احمد تفضلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- \* ویس و رامین؛ فخرالدین اسعد گرگانی، تصحیح ماگالی تودوا - الکساندر گواخاریا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، [زمستان ۱۳۴۹].



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی